

## تکنیکهای هفت گانه ترجمه (۲)

علی خزایی فر

### ۵- تغییر بیان (modulation)

در نامگذاری اشیاء در زبانهای مختلف، اهل زبان از دیدگاهی واحد به آنها نظر نمی کنند - بقول یکی از محققان، وظیفه واژه تعریف شیء نیست، بلکه تجسم تصویر آن است - در نتیجه در هر زبان واژه‌ای که بر شیء دلالت می کند اولاً تنها بر وجهی خاص از آن شیء تأکید دارد و تنها به برخی از خصوصیات یا بخشی از کاربرد آن شیء اشاره می کند، ثانیاً ترجمه تحت‌اللفظی این واژه با ترجمه تحت‌اللفظی واژه‌ای که در زبان دیگر برای نامیدن همان شیء بکار می رود لزوماً یکسان نیست.

همچنین در زبانهای مختلف برای به لفظ در آوردن مفهومی واحد، «بیان» (presentation) های مختلفی بکار می رود. در میان زبانها اختلاف در نحوه بیان مفاهیم امری بدیهی و اجتناب ناپذیر است. اگر دو زبان را از این دیدگاه با یکدیگر مقایسه کنیم می بینیم وجوه افتراق در دوزمینۀ فوق بسیار بیشتر از وجوه اشتراك است. در واقع در مقایسه دو زبان مواردی که مفهومی واحد با الفاظ، اصطلاحات و استعارات واحدی بیان شده باشد کمتر به چشم می خورد. \* برای مثال به برخی از واژه‌ها و اصطلاحات انگلیسی که با لفظ water ساخته شده اند و معادل‌های فارسی آنها توجه کنید:

شیء واحد از دید مشابه: آبشار waterfall، آبکی watery

شیء واحد از دید متفاوت: آبریز گاه water closet، پیشاب خونی red water

مفهومی واحد با بیان (کم و بیش) مشابه:

throw cold water on (آب پاکی به دست کسی ریختن) (ناامید کردن)

go through fire and water خود را به آب و آتش زدن

مفهومی واحد با بیان متفاوت:

\* در اینجا منظور «واژه» ها و «بیان» های عاریت گرفته شده از طریق گرفته برداری نیست. منظور پدیده‌های مشترک میان دو فرهنگ است که در دو زبان از دیدی معمولاً متفاوت به آنها نگریسته می شود و به شیوه‌های مختلف به لفظ در می آیند.

get into hot water

توی در دسر افتادن

in low water

بی پول

اگر از این دیدگاه به فرآیند ترجمه نظر کنیم می‌بینیم کار مترجم از ابتدا تا انتها تشخیص تفاوتها و یافتن معادل برای واژه‌ها و تعبیرهای زبان مبدا در زبان مقصد است. مترجم که رابط میان دو فرهنگ و دو زبان است، واژه‌ای را در برابر واژه‌ای دیگر می‌گذارد و تعبیری را بجای تعبیری دیگر بکار می‌برد. وینه و داربلنه در توصیف خود از فرآیند ترجمه، به این گونه تغییرات، modulation (تغییر بیان) می‌گویند.

نیومارک (۱۹۸۸) معتقد است اصطلاح «تغییر بیان»، آنگونه که وینه و داربلنه آن را تفسیر می‌کنند، اصطلاحی عام، غیر دقیق و غیر مفید است، زیرا تمامی تغییرات فراتر از ترجمه لغوی را دربر می‌گیرد. به نظر نگارنده، دو تکنیک دیگر، یعنی معادلسازی (equivalence) و همانندسازی (adaptation) نیز به مفهومی کم و بیش یکسان اشاره دارند و تمایز میان آن دو چندان روشن نیست و اساساً دلیلی برای ایجاد تمایز میان آن دو نیست.

تفاوتهای بیانی میان دو زبان را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: تفاوت‌هایی که در لغات، اصطلاحات و تعبیرات دو زبان وجود دارد و در فرهنگهای دو زبانه ضبط شده است (نظیر کلمات و اصطلاحات ساخته شده با لفظ water که مثال آوردیم) و تفاوت‌هایی که در ترجمه تحت‌اللفظی عبارت متن اصلی، که ترجمه‌ای نامفهوم یا نامانوس است، آشکار می‌شود. در این موارد فرهنگ دو زبانه کمکی به یافتن معادل نمی‌کند، بلکه مترجم باید به شتم زبانی - فرهنگی خود اتکا کند و از خود بیرسد در زبان مادری او چنین مفهومی در چنین موقعیتی به چه نحو بیان می‌شود. مترجم تنها با داشتن شتمی در زبان مادری خود می‌تواند از «زبان ترجمه‌ای» پرهیز کند و در ترجمه به زبانی روان و طبیعی دست یابد و از برقراری «تعادل ساختاری» میان دو واژه یا دو عبارت پرهیز کند و در ترجمه هر عبارت، مقصود نویسنده را «ترجمه» کند و همان اثری را که خواننده متن اصلی دریافت می‌کند به خواننده ترجمه منتقل کند.

بنا بر توصیف وینه و داربلنه مترجم به طرق زیر می‌تواند برای بیانهای متفاوت در زبان مبدا

معادلی در زبان مقصد بیابد:

۱- تبدیل عبارت دوبار منفی به عبارت مثبت و برعکس

۲- بیان جزء به جای کل

۳- تبدیل وجه مجهول به وجه معلوم و برعکس

۴- استفاده از اسم معنی بجای اسم ذات (در فضای باز خوابیدن to sleep in the open)

۵- بیان علت بجای معلول (دیگر سری به مانمی‌زنید You are quite a stranger)

۶- بیان جزئی به جای جزئی دیگر (کتاب را ورق به ورق خواند. He read the book from

(cover to cover.

۷- جابجا کردن واژه‌ها (خروج اضطراری Emergency exit)

۸- استفاده از اسم مکان بجای اسم زمان

۹- تغییر نهاد

۱۰- پر کردن خلا ارتباطی میان دو فرهنگ (رجوع کنید به مقاله روشهای ترجمه عناصر متفاوت فرهنگی، شماره دوم مترجم)

در اینجا به توضیح سه طریق اول اکتفا می کنیم.

۱- تبدیل عبارت د و بار منفی به عبارت مثبت و برعکس.

1. His proposals found, not infrequently, gernal acceptance.

پیشنهادهایش در اغلب موارد مورد قبول عام واقع شد.

2. It is not unlikely that he will return tomorrow.

فرد احتمالاً دوباره باز می گردد.

3. He is by no means stingy.

آدم کاملاً دست و دلباری است.

4. He never failed to come on time.

همیشه به موقع می آمد.

5. He is no mean performer on the violin.

ویلون زن قابلی است.

نویسنده معمولاً به دو دلیل عبارت دو بار منفی بکار می برد: یا قصد تاکید بر فعلی، صفتی یا قیدی دارد، و یا اینکه بیان دوبار منفی، بیان طبیعی، روان و متداول در آن زبان است، چنانکه برای مثال از دو ترجمه پیشنهادی عبارت زیر، ترجمه دوم در فارسی روان تر است:

It is not inappropriate here to give an example.

۱- در اینجا مناسب است مثالی بزنم.

۲- در اینجا ذکر مثالی بی مناسب نیست.

تصمیم گیری برای تبدیل عبارت دو بار منفی به عبارت مثبت یا حفظ آن با توجه به دو ملاحظه

فوق (روانی و تاکید) با مترجم است.

۲- بیان جزء به جای کل:

مواردی را که وینه و داربلنه تحت عنوان «بیان جزء به جای کل» می آورند، به نظر نیومارک بهتر است تحت عنوان «استفاده از معادلهای آشنا» ذکر کرد. با استفاده از این روش، مترجم بجای ترجمه لفظ به لفظ عبارتی که برای خواننده ترجمه نامأنوس است معادل آشنای آن را می گذارد:

Fourth of July

روز استقلال - جشن ملی

On Christmass Eve

شب عید

I took off my hat to him.

به او تعظیم کردم.

Every night he prayed until late at night.

هر شب تا پاسی از شب به خواندن نماز مشغول بود.

در مورد استفاده از این تکنیک مترجمان نظریات متفاوتی دارند. برخی معتقدند تمامی اسامی و مفاهیم نا آشنا باید در ترجمه حفظ شود بطوری که خواننده حس کند که مطلبی متعلق به فرهنگی دیگر را می‌خواند. برخی دیگر برعکس عناصر نا آشنای متن را به عناصری آشنا بدل می‌کنند، تا «غرابت فرهنگی» متن تا حد ممکن از میان برود و خواننده خود را در فضایی آشنا و درگیر و دار تجربه‌ای ملموس احساس کند. استفاده از این تکنیک به نوع متن و نوع خواننده بستگی دارد، اما در هر حال باید از افراط پرهیز کرد. به دو نمونه برگرفته شده از ترجمه‌ای چاپ شده توجه کنید:

In prison Aksionov learnt to make boots, and earned a little money, with which he bought *The Lives of the Saints* ... and on Sundays in the prison-church he read the lessons and sang in the choir.

توی زندان چکمه‌دوزی یاد گرفته بود و کمی پول در آورده بود و با آن یک کتاب «تذکره الاولیاء» خریده بود ... روزهای یکشنبه هم می‌رفت کلیسای زندان و با دیگران بلند بلند انجیل می‌خواند.

When he had gone about twenty-five miles, he stopped for the horses to be fed... then he stepped out into the porch, and, ordering a samavar to be heated, got out his guitar and began to play.

شش هفت فرسخ دیگر که رفت، دوباره دم یک مهمانخانه ایستاد تا اسبها کمی علف بخورند... بعد خوش و سر حال رفت توی ایوان و دستور داد که سماور را آتش کنند و سه تارش را در آورده و شروع کرده به زدن.

### ۳- تبدیل وجه مجهول به وجه معلوم یا برعکس:

استفاده از وجه مجهول بجای وجه معلوم و برعکس، در واقع نوعی تغییر صورت دستوری یا نحوی عبارت متن اصلی به صورت دستوری یا نحوی متفاوتی در متن ترجمه شده است، ولی در توصیف وینه و داربلنه از فرآیند ترجمه، این مطلب در بحث modulation آمده است نه در بحث «تغییر صورت» (transposition یا shift). (رجوع کنید به بحث تغییر صورت در بخش اول این مقاله در شماره سوم مترجم.)

استفاده از وجه مجهول بجای وجه معلوم و برعکس تابع عوامل متعددی است: نوع متن (برای مثال در متون علمی در مقایسه با متون ادبی وجه مجهول کاربرد فراوان تری دارد)، تاکید نویسنده (بر مفعول و نه بر فاعل جمله)، لازم بودن فعل و از همه مهمتر ذوق اهل زبان. برای مثال در نگارش فارسی برای دستیابی به زبان روان و طبیعی - در شرایطی که استفاده از وجه مجهول ضرورت خاصی ندارد (یعنی در بیان معنی عبارت یا مقصود نویسنده تفاوتی ایجاد نمی‌کند) - ترجیح بر این است که از وجه معلوم استفاده کنیم.

The surprising thing is that society smiles so benignly on the motorist and condones his behaviour. Everything is done for his

convenience. Cities are allowed to become almost uninhabitable because of heavy traffic; towns are made ugly by huge car parks and the countryside is desecrated by road networks.

تعجب در این است که جامعه اینقدر به راننده اتومبیل روی خوش نشان می‌دهد و چشم خود را بر روی اعمال او می‌بندد و برای راحتی او دست به هر کاری می‌زند: اجازه می‌دهد که شهرهای بزرگ بدلیل تراکم آمد و شد اتومبیل‌ها تقریباً غیر قابل سکونت شود، با ساختن پارکینگ‌های بزرگ اتومبیل شهرها را بد منظر می‌کند و با ایجاد شبکه‌های راههای ارتباطی حریم بیلاقات را از میان می‌برد.

### معادل‌یابی (equivalence)

با استفاده از این تکنیک مترجم عبارت متن اصلی را به عبارتی ترجمه می‌کند که تأثیری مشابه عبارت اصلی در خواننده ترجمه ایجاد می‌کند، اما عبارت ترجمه شده نه بیان عبارت اصلی با ساخت دستوری متفاوت (transposition) است و نه بازگویی عبارت اصلی است به زبانی روان‌تر و طبیعی‌تر و با بیان دیگر (modulation). در معادل‌یابی، مترجم موقعیت عبارت متن اصلی را با موقعیتی مشابه در زبان مقصد مقایسه می‌کند و مضمون آن عبارت را با لفظ، اصطلاح یا تمثیل متفاوت بازگو می‌کند ولی حاصل همان تأثیری را در خواننده ترجمه ایجاد می‌کند که عبارت متن اصلی در خواننده متن اصلی ایجاد کرده است:

Practice makes perfect.

کار نیکو کردن از پر کردن است

See you later.

خدا حافظ

Wanted

آگهی

Once upon a time

یکی بود یکی نبود.

### همانندسازی (adaptation)

همانندسازی، چنانکه پیشتر اشاره شد، در واقع نوعی معادل‌یابی است و مواردی که تحت این عنوان ذکر می‌شوند، تحت عنوان معادل‌یابی نیز قابل تفسیر است. نویسنده متن اصلی گاه مضمون خاصی را در موقعیتی خاص و با الفاظ، اصطلاحات یا استعاره‌های خاصی که برای خواننده خود آشنا می‌بیند بیان می‌کند. همین مضمون را مترجم می‌تواند با کلمات، اصطلاحات یا استعاره‌های دیگری که برای خواننده‌اش آشناست باز آفرینی کند. برای مثال در فرهنگ فارسی ماه نماد زیبایی است، لذا عبارت «مثل ماه بود» عبارتی معنی‌دار است. اما ترجمه تحت‌اللفظی این عبارت به انگلیسی برای خواننده انگلیسی زبان نامفهوم است. مترجم می‌تواند این جمله را به صورت زیر ترجمه کند:

She was beautiful as a rose.

برای فهرست منابع رجوع کنید به صفحه ۷۸

And what is left on its body:  
Marks of my fingers.

و آنچه بر پیکر او می ماند:  
نقش انگشتانم.

Ding...

دنگ...

An opportunity was missed;

فرستی از کف رفت.

A story came to an end.

قصه‌ای گشت تمام.

Moment must succeed moment,

لحظه باید پی لحظه گذرد

So that the mind may experience duration\*.

تا که جان گیرد در فکر دوام،

This duration that has injected poison into my vein،

این دوامی که درون رگ من ریخته زهر،

Has released my mind from the thread of the present،

وارهانیده از اندیشه من رشته حال

And far beyond the present

وزرهی دور و دراز

Has integrated me with the thought of annihilation.

داده پیوندم با فکر زوال.

A painting fades،

پرده‌ای می گذرد،

A painting emerges:

پرده‌ای می آید:

Image is drawn after image،

می رود نقش پی نقش دیگر،

Colour is put after colour.

رنگ می لغزد بر رنگ.

Time's dizzy clock through life's night

ساعت گیج زمان در شب عمر

Ceaselessly strikes:

می زند پی در پی زنگ:

Ding... ding...

دنگ...، دنگ...،

Ding...

دنگ...

\* اصطلاح duration به معنی «بقا» رازز برگسن به عاریت گرفته‌ام. توصیف شاعر از زمان که مبنای استدلال فلسفی‌اش قرار می‌گیرد - اینکه گذشت لحظه‌ها «تداوم» (succession) را می‌سازد و «تداوم» است که حال و آینده و گذشته را به هم پیوند می‌دهد و «وجود» معنی می‌یابد - در قطعه زیر از تفسیر فلسفه برگسن آمده است:

Here change in time is experienced from within; we are aware not of a succession of distinct states, but of our present as arising out of our past and turning into a not clearly envisaged future. The "time" of this inner experience is not external clocktime, which is "spatialized time", measured for instance by noting successive positions of the hands of a clock. It is an actual experience of change, in which stages of "before" and "after" interpenetrate each other; this kind of time Bergson calls "duration" (duree), and he claims that it is not merely a way of measuring a changing reality, but is the changing reality itself.

The Concise Encyclopedia of Western Philosophy and Philosophers, edited by J. O. Urmson, 1960, Hutchinson, p. 62